

خوازمشاهیان برای شهاب الدین نسوی

برخلاف این نظریه که حسب حال نویسی (اتوبیوگرافی) در ایران فقط مربوط به دوره معاصر می‌باشد، در میان متون قدیمی به آثاری برمی‌خوریم که از لحاظ دقت و اهمیت آن‌ها در ثبت خاطرات فوق العاده ارزشمند محسوب می‌شوند و در زمرة استناد ملی به شمار می‌آیند. در این زمینه دو اثر در خور ذکر مربوط به دوره خوارزمشاهیان را که توسط شهاب الدین احمد نسوی تحت عنوان «سیرت جلال الدین مینکبرنی» و «نفنه‌المتصدور» نگارش یافته است می‌توان برشمود که یکی به زبان عربی و دومی به فارسی می‌باشد. در مقاله پیش رو با این دو اثر مهم تاریخی آشنا می‌گردید.

سنت خاطره‌نویسی و حسب حال نویسی (اتوبیوگرافی) مربوط به قرون معاصر نیست. در حقیقت برخلاف نظر لمبتون، که حسب حال‌های متقدم از اثارات قرن بیست میلادی را محدود و کم‌اهمیت دانسته، یا فلیکس تایپر، که حسب حال نویسی را در تاریخ‌نگاری ایران کم و محدود تصویر کرده است،^۱ این گونه آثار نه تنها از نظر تعداد در خور توجه هستند، بلکه از نظر کیفیت نیز جایگاه مناسبی را در متون تاریخی ایران دارند.

همچنین برخلاف اندیشه آنان که سابقه حسب حال نویسی‌های درخور توجه را حداقل تر از این قرون یارده قمری می‌دانند، آثار دیگری متقدمتر از این قرون نیز در ادبیات حسب حال نویسی ایران وجود دارد که درخور اهمیت هستند. از جمله این آثار دو نگاشته شهاب الدین احمد نسوی، صاحب دیوان انشای سلطان جلال الدین خوارزمشاه، است. معروفترین آن «سیرت جلال الدین مینکبرنی» و آن دیگر کتاب «نفنه‌المتصدور» است. این دو اثر به‌ویژه سیرت جلال الدین، نه تنها دو اثر شایان توجه شرح حال نویسی هستند، بلکه جایگاهی مهم نیز در مجموعه منابع تاریخی ایران دارند.

ارتباط دوره تاریخی این دو اثر با دوره خوارزمشاهی بر اهمیت این آثار سیار افزوده است: زیرا یافته‌های ما درباره اخبار سلسله خوارزمشاهیان بسیار اندک است. این قلت منابع بخشی به دلیل کوتاهی دوره استقلال این سلسله و طبیعتاً نبود مجلل برای پژوهش مورخان و نویسنده‌گان بوده است. احتمالاً بخشی نیز به واسطه مقولیت نداشتن خوارزمشاهیان در میان مورخانی بود که به ثبت وقایع این سلسله تمایل نداشته‌اند و ممکن است میان حمله گسترده مغولان در از میان رفتن بعضی از آثار نوشته شده در این عصر مؤثر بوده باشد. در حقیقت در عسرت منابع دوره خوارزمشاهی، دو اثر نسوی اهمیت بسزایی دارد.

هدف این مقاله بررسی ویژگی‌های این دو اثر نسوی به عنوان دو اثر حسب حال نویسی و خاطره‌نویسی قرن هفتم هجری قمری است.

شهاب الدین محمد خوندزی نسوی

شهاب الدین محمد بن احمد بن علی بن محمد منشی، و آن گونه که خود می‌گوید، شهاب الدین محمد خوندزی^۲

معروف به نسوی، از خانواده‌های اعیانی خراسان بود؛ و خاندان او در خراسان قلعه‌ای به نام خرندر داشتند. این قلعه در مجاورت شهر زیدر از توابع نسا در نزدیکی عشق‌آباد کنونی بود. از دو اثری که از نسوی در دست است و نیز با شناختی که از دوستان و معاشران او داریم، این گونه استنباط می‌شود که وی از علوم عصر خود آگاهی داشته و علوم متقارب معاصر خود را کسب کرده، و در ادبیات فارسی و عربی و مقدمات علوم اسلامی تبحر داشته است. از میان معاشران و کسانی که با آنان مراوده داشته می‌توان از نصره‌الدین حمزه بن محمد، برادرزاده عمال الدین محمد، نام برد. به نوشته نسوی، نصره‌الدین با علوم مختلف آشنا بود.^۳ بیشتر از آن که دانیم که نسوی حداقل تا ۱۶ عقر در خرندر در نزد پدر می‌زیست.^۴

پس از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه، عمال الدین محمد — عمومی نصره‌الدین که در خوارزم تحت نظر بود — به نسا بازگشت و ولایت و حکمرانی آنجا را به دست گرفت. شهاب الدین محمد نسوی نیز در نزد اختیار الدین زنگی، پسر عمال الدین، به خدمت مشغول شد. این زمان مصادف با نبرد سلطان جلال الدین با مغولان در بیان نسا بود و ظاهراً نسوی در این زمان تازه از خرندر به نزد اختیار الدین رفته بود.^۵ پس از مرگ اختیار الدین، پسرعم او؛ یعنی نصره‌الدین، جانشین او شد و نسوی را تاب خود ساخت.^۶ اختلافات نصره‌الدین با غیاث الدین پیرشاه، برادر سلطان جلال الدین خوارزمشاه، سبب شد که نصره‌الدین، نسوی را به سفرات به نزد غیاث الدین فرستد. این سفارت آغاز خروج نسوی از نسا و مقدمه پیوستن او به درگاه سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود. نسوی پس از وقایعی که بر او حادث شد، در آذربایجان به خدمت سلطان جلال الدین پیوست و مدتی پس از آن در سال‌های ۶۲۲ تا ۶۲۴ ق. دیوان کتابت و انشا به او تفویض شد.^۷

به گزارش خود نسوی، وی، پس از انتصاب، در نزد سلطان مقامی رفع یافت. از جمله یاداور می‌شود هنگامی که سلطان جلال الدین برای بار دوم به فتح گرجستان رفت، در کنار رود ارس به بیماری سختی دچار شد و از حرکت بارگاند. به این لحاظ سلطان فرمان داد که به همراه والیان «سرماری» — در جنوب دریاچه گوچه — به سرماری رود تا در آنجا مکتوبات سلطان را که می‌رسد با حضور او بگشایند وی روسوانی را که از «ملوک شام و روم و گرج» می‌رسد پیدا کرد.^۸ همچنین در ماموریتهای مهم غالباً وی از سوی سلطان عهددار آن می‌شد.^۹

نسوی در آخرین روزهای اقامت سلطان جلال الدین در نزدیکی شهر آمد (میافارغین) در کنار او بود. وی گزارش داده است: شیوه که سپاه سلطان گرفتار حمله مغولان شد، چون به کار کتابت مشغول بود، تا صبح بیدار مانده بود و در اوآخر شب پس از اندکی خواب، غلامش او را بیدار کرد و فریاد برآورد که «برخیز که رستخیز برخاست». نسوی شرح واقعه گریز خود و جان بدر بردنش را شرح داده است. وی سه روز در غاری پنهان گشته، بعد به شهر آمد رفته است. به دلیل شهریندان بودن شهر، دو ماه در آمد سکونت گزید. سپس به اربل رفت و پس از مشقات فراوان به آذربایجان بازگشت.

کتاب «سیرت جلال الدین»، از آن جهت که شرح زندگی جلال الدین ارشد اولاد سلطان محمد خوارزمشاه است، نوعی زندگی نامه‌نویسی (بیوگرافی)، و از سوی دیگر از آن جهت که دربردارندهٔ خاطرات نسوی است خاطره‌نویسی و حسب حال نویسی (اتوبیوگرافی) شهاب الدین نسوی محسوب می‌شود. در این صورت آثار نسوی را می‌توان جزء قدیمی ترین حسب حال نویسی‌ها و خاطره‌نویسی‌ها تلقی کرد

به نوشته او، در این ایام بیانات فراوان دید و مدتی بعد به امداد بازگشت و در اینجا از مرگ سلطان جلال الدین اطمینان یافت.^{۱۱} نسوی در میافارقین، در درگاه ملک مظفر ایوبی مقیم شد و در حدود ۶۳۹ تا ۶۴۹ ق. در آنجا به نگارش کتاب «فتش‌المصدور» و بخش‌هایی از کتاب «سیرت جلال الدین» مشغول گردید.^{۱۲} می‌دانیم که وی در ۶۴۹ ق. فصول پایانی «سیرت جلال الدین» را می‌نوشت.^{۱۳} در حدود همین سال‌ها به خدمت برکه‌خان خوارزمی درآمد و سمت وزارت او را یافت. حسام الدین برکه‌خان از امراء سلطان جلال الدین بود که پس از مرگ سلطان، در بلاد روم کُر و فری نمود و از سوی سلطان کیقباد سلحوقی، امامیه را به اقطاع گرفت.^{۱۴}

مینوی، به نقل از حاشیهٔ مصطفی جواد بر شرح حال غیاث الدین پیرشاه و به استناد نسخ خطی «الدرالمکون»، گزارش دویی را نیز مینی برپوستن نسوی پس از مرگ سلطان جلال الدین، به خدمت ملک مظفر غازی پسر ملک عادل صاحب امداد، اوایه داده است. براساس این گزارش، نسوی پس از مرگ برکه‌خان، به نزد الناصر الاصغر یوسف بن الفیز الایوبی، صاحب حلب، رفته و در آنجا مقامی بلند یافته است. او از جانب الناصر به سفارت به نزد مغولان نیز رفته است. براساس این روایت، نسوی پس از بازگشت در ۶۴۷ ق. در حلب درگذشت.^{۱۵}

سلطان جلال الدین مینکبرنی
شخصی را که نسوی با هدف شرح زندگی او کتابش را به رشته تحریر در آورد، جلال الدین بزرگ ترین فرزند سلطان محمد خوارزمشاه است. سلطان محمد تمایل داشت که جلال الدین را ولیعهد خوش کند، ولی به دلیل مخالفت مادرش نتوانست این کار را انجام دهد.^{۱۶} در حمله سلطان محمد به غور در حدود ۶۰۴ ق.، جلال الدین بعضی از نواحی حدود سند را نصرف کرد. سلطان محمد در ۶۱۱ ق. پس از فتح کامل فیروزکوه، غزنی و سیستان، و سقوط غوریان، این سرزمین‌ها را به جلال الدین واگذار کرد.

در ۶۱۵ ق.، سلطان محمد در یک حرکت نظامی در مزهای امپراطوری خود و در حالی که فرزندش جلال الدین همراه او بود، با غولانی مواجه شد که به دنبال مرگیت‌ها به نزدیکی مزهای امپراطوری خوارزمشاهی آمده بودند. به رغم تمایل مغولان به جنگ، سلطان محمد به مصالح آنان رفت. برخلاف تصور سلطان، نه تنها خوارزمیان موفق نشدند آنان را شکست دهند، بلکه نزدیک بود که خود سلطان نیز به اسارت افتاد. حمله به موقع جلال الدین سبب نجات سلطان شد.^{۱۷}

جلال الدین در فرار پدر از مغولان همراه او بود^{۱۸} و در هنگام مرگ در آیسکون در دریای خزر همراه دو برادر دیگرش بر بالین پدر حضور داشت. سلطان محمد در آخرین روزهای زندگی خود مقام ولیعهدی را از دیگر فرزندش از لخ‌شاه گرفت و به جلال الدین داد. به نوشته نسوی، وی به فرزندانش تأکید کرد که در این زمان هیچ کس کینه من از دشمن تواند خواستن، مگر فرزندم منکبرنی.^{۱۹} پس از مرگ پدر، جلال الدین و دو برادر

دیگرش به خوارزم بازگشتند. توطئه برادرانش عليه او ناکام ماند و جلال الدین از خوارزم گریخت. جلال الدین در نیشاپور به تحکیم موقعیت و گردآوری سپاه منقول گشت. چون خبر حمله مغولان را شنید، در ذی الحجه ۶۴۷ ق. به غزنه رفت، در اینجا وی توانتی پس از افزایش سپاهیان خود، بر گروهی از سپاهیان مغول که قندهار را در حصاره داشتند پیروز شود.^{۲۰} شکست مغولان سبب شد که چنگیزخان، فرزندش تویی را در رأس سپاهی به مصالح جلال الدین فرستد. نبرد طرفین در «پروان» روی داد. شجاعت جلال الدین سبب شکست سخت مغولان شد، اما اختلاف سپاهیان سلطان، اجازه پیشوایی را به وی نداد و او به ناچار به غزنه بازگشت. از سوی دیگر چنگیزخان، خود با سپاهیان بزرگ به سوی غزنه حرکت کرد. سلطان به کنار رود سنند عقب نشست. حمله سریع مغولان، کنار سند را به آورده‌گاهی خوین بدلت ساخت. به رغم شجاعت‌های جلال الدین و یارانش، خوارزمیان شکست سختی را متتحمل شدند، بالای حال سلطان توانست با اسب خود، از رود سنند گذر کند و جان بدر برد.^{۲۱} به نوشته جوینی، چنگیزخان جون این حال مشاهده کرد روی به پسران آورد و گفت: «از پدر پسر مثل او باید جون از دو غرقاب آب و آتش به ساحل خلاصی رسید».^{۲۲}

سلطان جلال الدین سه سال در هند ماند و با حکمرانان منطقه چنگ‌هایی کرد و پس از تعیین والی برای غور و غزنه، به کرمان رفت^{۲۳} جلال الدین پس از آن به شیراز رفت و اتابکان بزد و شیراز را در حکمرانی خود تثبیت کرد. پس از آن وی در عراق استقرار یافت. در سال ۶۲۱ ق. به خوزستان رفت. سلیمان‌شاه از امراء لر به خدمت او آمد. سلطان پس از آن رسولی به بقداد فرستاد. اختلافات او با خلیفه عباسی زمینه وقوع چند رویارویی سپاهیان وی با سپاهیان خلیفه را فراهم ساخت. ولی از سوی او تعرض جدی به بقداد نشد. سلطان در بهار سال ۶۲۲ ق. متوجه آذربایجان شد. اتابک ازبک حکمران آذربایجان از تبریز گریخت و به گنجه رفت. سلطان تبریز را در ۶۴۳ ق. تصرف کرد. ظاهراً در همین ایام شهاب الدین نسوی به اردوی سلطان جلال الدین پیوسته است.^{۲۴}

سلطان جلال الدین پس از آن به گرجستان حمله کرد و تقسیم را متصrf شد. از دیگر اقدامات جلال الدین حمله به قلاع اسماعیلیه است. سلطان پس از کشته شدن یکی از سردارانش به دست اسماعیلیان در گنجه، به قلاع اسماعیلیان در قومس و الموت حمله کرد و بسیاری از روستاهای اسماعیلی را ویران ساخت. از آنجا به آذربایجان رفت و چون خبر احتمال حمله مغول به اصفهان را شنید به عراق بازگشت. در ۶۴۵ ق. در تزدیکی اصفهان با مغول رویارویی شد، ولی شکست سنگینی را متتحمل گردید و تا هشت روز کسی از سلطان خبر نیافت. سلطان، پس از آنکه به اصفهان بازگشت، سپاه پرکنده خود را گرد آورد. در همان سال مجدداً به گرجستان حمله کرد. از آنجا عزم اخلاق از نمود و پس از محاصره و فتح آن شهر، قتل عامی عظیم کرد. وی مدتی بعد، از ملک اشرف ایوبی صاحب

نسوی در نگارش کتاب «سیرت جلال الدین» ظاهرأ در آغاز قصده نوشتن یک تاریخ عمومی را داشت، ولی آن گونه که خود اشاره کرده است با دیدن کتاب «الکامل» ابن اثیر و دفت او در شرح رویدادها، بهویژه وقایع دوره خوارزمشاهیان، تصمیم گرفت فقط به شرح سرگذشت جلال الدین خوارزمشاه بسته کند.^{۲۰} وی تاکید کرده که در شرح این رویدادها فقط آن وقایعی را نوشته که دیده یا از اشخاص شاهد آنها شنیده است، با این حال ظاهراً بخشی از کتاب سیرت جلال الدین او درباره مفاسد مغولان و وقایع مربوط به چنگیزخان از این قاعده مستثناست؛ زیرا با اطلاعات موقع تاریخی چندان همانگی ندارد. ولی شرح رویدادهایی که به نوعی مرتبط با زندگی نسوی بوده این کتاب را به اثری ارزشمند درباره دوره خوارزمشاهیان و زمان سلطان جلال الدین تبدیل کرده است.

انگیزه‌های نسوی در نگارش کتاب سیرت جلال الدین خوارزمشاه را می‌توان به شرح زیر بیان کرد
۱— شرح رویدادهای سلسله خوارزمشاهیان با هدف عترت اموزی و کسب تجربه برای خوانندگان.^{۲۱}
۲— گزارش و قایع دوره سلطان جلال الدین به آن سبب که توسط دیگر مورخان نگاشته نشده است.^{۲۲}
۳— بود نویسنده این علاقه‌مند و توانمند برای نگارش رویدادهای این دوره، نسوی وصف این موقعیت را آنچه که انگیزه تاریخ‌نویسی خود را بیان کرده به روشی اورده و نوشته است: «و تصدی این تصنیف را من معین گشتم بر مثال جمعی که در کشتی نشینند و به غواص نکنند کشتی در معرض غرق و فنا آید و رفتار همه قرین بلا و رفیق عنا شوند و موج دریا او را تها به ساحل اندارد هر آینه جز وی، کسی شرح احوال کشتی در رفقا وی نتواند کردن. والا حققت است که من مرد این کار و حریف این بازار نیستم».^{۲۳}

۴— حضور نسوی در وقایع مهم دوره سلطان جلال الدین. نسوی به دلیل مسئولیت مهمی که داشته در اغلب سفرها و مأموریتها همراه سلطان بوده است. همچنین عموم فرامین و نامه‌ها را او می‌نوشت، به همین دلیل مطلع‌ترین فرد از اوضاع اداری و سیاسی دوره سلطان جلال الدین محسوب می‌شد. وجود این اطلاعات انگیزه لازم را برای نسوی در خصوص ثبت این اخبار فراهم آورده است؛

۵— توانایی نسوی در کتابت و انشا که انگیزه لازم را برای او به وجود آورده است؛

۶— وظایف روحانی خویش، اغلب خاطرات خود را نگاشته است. به نوشته مبنی، مؤلف هرچند نیت آن را نداشته است که ترجمه حال خویشن را بنگارد، در دو اثرش آنقدر از خود سخن گفته است که از خلال عباراتش بتوان وی را شناخت.^{۲۴}

نفشه‌المتصدور

اثر دیگر شهاب‌الدین نسوی، «نفشه‌المتصدور» نام دارد. نفشه‌المتصدور در لغت به معنی خلطی است که شخص مبتلا به درد سینه از سینه بیرون می‌افکند و نیز

سلطان جلال الدین، ارزیابی‌اش از وقایع، دید انتقادی و نیز قلت آثار درخصوص حکومت خوارزمشاهیان، سبب شده است که اثر او جایگاهی خاص در میان منابع این دوران به دست آورد.

اصل کتاب را نسوی به زبان عربی نوشته و در قرن هفتم، شخص ناشناسی آن را به فارسی ترجمه و تحریر کرده است. از این ترجمه ظاهرآ نسخه منحصر به فرد آن، که در کتابخانه مکرمین خلیل یعنای استاد تاریخ دانشگاه استانبول موجود می‌باشد، در اختیار مجتبی مینوی قرار گرفت و وی این ترجمه را با تعلیقات ارزشمندی به چاپ رساند.^{۲۵}

متن عربی کتاب ظاهرآ تا سالیان بسیاری ناشناخته ماند. جز آنکه برخی نویسنده‌گانی چون ابن خلدون و ابوالقداء از بخش‌های کوتاهی از آن استفاده کردند. حتی رضاقلی‌خان هدایت که مقدمه‌ای بر اثر دیگر نسوی یعنی «نفشه‌المتصدور» نگاشته است، از کتاب «سیرت جلال الدین» نامی نبرده و محتملاً از آن بی‌اطلاع بوده است. در ۱۸۹۱م. هوداس فرانسوی، معلم زبان‌های شرقی، نسخه منحصر به فرد این کتاب، موجود در کتابخانه ملی پاریس، را تصحیح کرد و به چاپ رساند. نسخه مورد استفاده هوداس، استنساخ سال ۶۶۷ق. یعنی ۲۸۱ سال پس از تالیف اصل کتاب بوده است. در ۱۹۵۳م. نیز حافظ احمد حمدی با تکیه بر چاپ پاریس، مجدد این اثر را در مصر به چاپ رساند.^{۲۶} متن عربی را در ۱۲۲۴ش، محمدعلی ناصح رئیس انجمن ادبی ایران، از روی چاپ هوداس به فارسی ترجمه کرد.

متن فارسی کتاب سیرت جلال الدین، که در قرن هفتم قمری ترجمه شده است در مقایسه با متن عربی آن کاستی‌هایی دارد. ظاهرآ مترجم آن ترجیح داده است بعضی توضیحات مؤلف را ترجمه نکند یا حذف کند. با این حال، انشای فصیح و مناسب او بهره‌مندی از این اثر را ساده و مطلوب ساخته است، بررسی متن عربی و ترجمه فارسی در کتاب یکدیگر کسب اطلاعات را از این اثر مفید می‌سازد.



اختلاط شکست خورد و به خوی گریخت. در ۶۲۷ق. سپاهی بزرگ از مغولان به فرماندهی جرماغون نوبان برای به پایان رساندن فتح ایران به سوی این سرزمین گسیل شد. از این پس سلطان درگیر جنگ و گریزهای متعدد با مغولان بود. در نهایت در ۶۲۸ق. در دیاربکر با هجوم ناگهانی سپاهی از مغولان مواجه شد و به ناچار گریخت و از آن پس از وی خبری نشد.^{۲۷} پایان کار سلطان جلال الدین مشخص نشد. به روایت نسوی وی در کوه گرفتار کردان شد، و پس از غارت او، زنی از کردان وی را کشت.^{۲۸} سمرقندی و بیضاوی نیز همین داستان را به صورت مختصر آوردند.^{۲۹} جوینی نیز ضمن روایت نسوی، به نقل از گروهی می‌نگارد که سلطان به لباس صوفیه درآمد.^{۳۰} ابیام مرگ سلطان سبب شد تا سال‌ها بعد شیعات فراوانی مبنی بر زنده بودن سلطان مطرح شود.^{۳۱} به نوشته جوینی «هریک چندی در شهرها و نواحی بشارت می‌زند که سلطان در فلان قلعه و در بهمن بقعه است». در ۶۳۳ق. نیز در اسپیدار شخصی به نام سلطان جلال الدین خروج کرد، ولی به اسارت مغولان افتاد و چون دریافتند که دروغ می‌گوید او را کشتد. در ۶۵۲ق. نیز در کنار جیحون، یکی از تجار ادعای کرد که سلطان است و چون به قول خود اصرار کرد، اورا کشتد.^{۳۲} تزدیک، به پنجاه سال بعد، سمرقندی نیز از قول شیخ عارف رکن‌الدین شیخ علاء‌الدوله سمانی حکایت می‌کند که سلطان جلال الدین پس از فرار از مغولان، خود را از سلطنت عزل و در حلقة درویشان درآمد و در بغداد به پنهان‌دوزی مشغول شد و در آنجا درگذشت.^{۳۳} مؤلفان فصوات‌های مختلفی در مورد سلطان جلال الدین کردند. ابن اثیر وی را امیری رشت‌رفار خوانده است که با اعمال خود از فرمانروایان نزدیکش کسی را باقی نهاد.^{۳۴} با این حال بسیاری از منابع سلطان را به دلاری و شجاعت‌ستودند.^{۳۵} دلیری‌های سلطان جلال الدین در روایاتی با مغولان سبب شد که وی تا سال‌ها به اسطوره مقاومت در برابر مهاجمان مبدل شود. در ۷۲۵ق. هنگامی که این بطوطه از بخارا دیدن کرد، هنوز او آزاده قهرمانی‌های سلطان ناکام خوارزمشاهیان در سینه‌ها باقی مانده بود.^{۳۶}

«سیرت جلال الدین مینکبرنی»

صمهمترین اثر نسوی، «سیرت جلال الدین مینکبرنی» است. وی، جوینی و جوزجانی، سه تن مورخی بودند که در هنگام حمله مغول، در خراسان و ماوراء‌النهر می‌زیستند و بسیاری از وقایع این دوران را شاهد بوده‌اند. یا از افراد نزدیک به واقعه کسب اطلاع کردند.^{۳۷} سیرت جلال الدین خوارزمشاه در حقیقت سرگذشت پسر سلطان محمد خوارزمشاه و شرح یازده سال از این دوران، یعنی از آغاز حمله مغول تا مرگ سلطان جلال الدین، و خاطرات شخص نسوی از رویدادهای این دوران است.^{۳۸} در این میان، مؤلف در مواردی به سایقه بعضی از وقایع در دوره‌های پیش از آن، یعنی زمان حکمرانی سلطان محمد اشاره نموده و اطلاعات ارزشمندی در این خصوص عرضه کرده است. دقت مؤلف در ضبط وقایع، نزدیکی او به دربار

به سخنی اطلاق می‌شود که از شکوه، اندوه، ملال دل و تعابرات درونی بر می‌خیزد و گوینده با ادای این سخن راحت و آسوده می‌گردد. به عبارتی دیگر به معنی گله و شکایت است.^{۲۵}

نسوی «*نقشهالمصدور*» را در حدود ۶۳۲ ق. و پیش از تأثیف کتاب «*سیرت جلال الدین*» و چهار سال پس از مرگ سلطان جلال الدین، و زمانی که در میافارقین و در درگاه ملک مظفر ایوبی مقیم بود، نگاشته است.^{۲۶} وی اثر خود را خطاب به یکی از اعیان خراسان به نام سعد الدین تحریر نموده است.^{۲۷} ظاهر آین سعد الدین همان سعد الدین جعفر بن محمد پسرعم نسوی است که در کتاب «*سیرت جلال الدین*» به آن اشاره کرده است.^{۲۸}

نسوی در کتاب «*نقشهالمصدور*» شرح احوال خود و سختی‌ها و دربه‌دری‌هایش را اواخر حکمرانی سلطان جلال الدین، یعنی از سال ۶۴۷ ق. و زمان بازگشت از الموت به قزوین، تا چهار سال پس از مرگ سلطان، یعنی تا سال ۶۴۲ ق. نوشته است.^{۲۹} نسوی این دوره خاطرات خود را چند سال بعد در سیرت جلال الدین به نوعی دیگر تکرار کرده است.

کتاب «*نقشهالمصدور*» برخلاف «*سیرت جلال الدین*» به فارسی نگاشته شده است. این کتاب از نظر نشر ادبی نیز جایگاهی ارزشمند دارد. «*نقشهالمصدور*» بی‌شك یکی از شاهکارهای بدین نظر فتنی و از نمونه‌های عالی نظر مصنوع و مزین و مشیانه نیمه اول قرن هفتاد است.^{۳۰} در حقیقت شیوه نسوی در نگارش «*نقشهالمصدور*» بیشتر آرستن سخن به بداع لفظی کلام بوده و بیان معنی در نظر وی در درجه دوم ارزش و اهمیت قرار داشته است.^{۳۱} «*نقشهالمصدور*» با تصحیحات و تعلیقات اوزشمند دکتر امیرحسن یزدگردی به چاپ رسیده است.

نتیجه

نسوی «*نقشهالمصدور*» را با هدف گزارش اخبار مشقات حادث بر او نگاشته است. در حقیقت نسوی در این اثر بخشی از رویدادهای عمر خود را نگاشته و خاطرات خود را از ایام سختی که به واسطه حملات مغولان و مرگ سلطان جلال الدین بر او حادث شده شرح داده است. به همین لحاظ این اثر را می‌توان نوعی خاطره‌نویسی نسوی و شرح سوانح عمر او دانست. در اثر دیگر، یعنی «*سیرت جلال الدین*»، که گرچه شرح زندگینامه جلال الدین خوارزمشاه است، نسوی در کنار حسب‌حال و اپسین سلطان خوارزمی، حسب حال خویش را نیز بازگو کرده است. از مقدمه شهاب الدین نسوی بر کتاب «*سیرت جلال الدین*» این گونه بر می‌آید که او در این کتاب قصد نگاشتن خاطرات خود را نداشته، اما در حقیقت حضور نسوی در بطن رویدادهای اوآخر دوره جلال الدین خوارزمشاه و نیز تأکید وی بر گزارش احوال خویش، این اثر او را نیز به شرح رویدادهای زندگی اش و حسب حال او تبدیل کرده است. در حقیقت این ابرام نسوی در شرح زندگی خود آن اندازه است که بتوان با بخش مهمی از زندگی سیاسی و اداری او آشنا شد. بر همین اساس کتاب «*سیرت جلال الدین*»، از آن

جهت که شرح زندگی جلال الدین ارشد اولاد سلطان محمد خوارزمشاه است، نوعی زندگی‌نامه‌نویسی (بیوگرافی) و از سوی دیگر از آن جهت که در بردارنده خاطرات نسوی است خاطره‌نویسی و حسب‌حال نسوی (توبیوگرافی) شهاب الدین نسوی محسوب می‌شود. در این صورت آثار نسوی را می‌توان جزء قدیمی‌ترین حسب‌حال نویسی‌ها و خاطره‌نویسی‌ها تلقی کرد.

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور.

۱- لمبتو و دیگران، تاریخنگاری در ایران (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آزاد، تهران، گستر، ۱۳۶۰، ص ۱۱۰

۲- گیب و دیگران، تاریخنگاری در اسلام، ترجمه و تدوین یعقوب آزاد، تهران، گستر، ۱۳۶۱، ص ۱۹۲

۳- شهاب الدین محمد خزنی زبده نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، و فرهنگ، ج ۲، ۱۳۶۵، ص ۳

۴- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین یا تاریخ جلالی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، ترجمه محمدعلی ناصح، تهران، سعدی، ج ۲، ۱۳۶۳، ص ۹۵

۵- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۴۵

۶- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین، همان، ص ۶۳

۷- همان، ص ۹۶

۸- همان، ص ۹۹

۹- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۵۰

۱۰- شهاب الدین نسوی، *نقشهالمصدور*، مصحح دکتر امیرحسین یزدگردی، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، ص ۱۶

۱۱- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۲۷۸

۱۲- شهاب الدین نسوی، *نقشهالمصدور*، همان، ص ۱۱۶

۱۳- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۲۷۶

۱۴- همان، ص ۱۵۵، تعلیقات، ص ۳۶۴؛ ابن بی‌بی، الاوامر العالیه فی الامور العالیه، به کوشش عدنان صادق ارزی، آنکارا، ۱۹۵۶، ص ۱۴۹

۱۵- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، مقدمه، صفحه «کا»

۱۶- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۵۹

۱۷- همان، ص ۳۸؛ محمد جوینی، تاریخ جهانگشا، به کوشش محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب، ج ۳، ص ۶۲

۱۸- محمد جوینی، همان، ص ۱۰۳

۱۹- همان، ص ۱۲۷ و ۱۷۰

۲۰- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۸۴

۲۱- همان، ص ۹۳ و ۹۱؛ محمد جوینی، همان، ص ۱۰۳

۲۲- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۰۴

۲۳- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۲۲

۲۴- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۲۲

۲۵- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۲۰

۲۶- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۲۶

۲۷- همان، ص ۲۷۹

۲۸- فاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر بیضاوی، نظام

التاریخ، به کوشش بهمن‌میرزا کریمی، تهران، علمی،

۱۳۳۳، ص ۹۴؛ دولتشاه سمرقندی، تذکره‌الشعراء، به کوشش

محمد رمضانی، تهران، کلاهه خاور، ج ۲، ۱۳۶۶، ص ۱۱۲

۹۴

۲۹- محمد جوینی، همان، ص ۱۹۱

۳۰- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۲۷۸

۳۱- محمد جوینی، همان، ص ۱۹۱

۳۲- دولتشاه سمرقندی، همان، ص ۱۱۲

۳۳- ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه

ایوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، ۱۳۶۸، ج ۱۴۱، ص ۲۲

۳۴- از جمله: شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۱۲

۳۵- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران،

آکا، ج ۵، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۴۳

۳۶- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۳۱

۳۷- همان، ص ۴

۳۸- این کتاب را مینیوی در سال ۱۳۴۴ به چاپ رساند.

۳۹- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین، همان، مقدمه

۴۰- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۳۱

۴۱- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین، همان، ص ۱۳۱

۴۲- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۳۱

۴۳- همان، ص ۴

۴۴- همان، مقدمه صفحه «کا»

۴۵- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین، همان، ص ۵۶۷

۴۶- شهاب الدین نسوی، *نقشهالمصدور*، همان، ص ۱۱۶

۴۷- شهاب الدین نسوی، *نقشهالمصدور*، همان، ص ۱۱۶

۴۸- شهاب الدین نسوی، سیره جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۱۶

۴۹- همان، ص ۹

۵۰- شهاب الدین نسوی، سیرت جلال الدین مینکبرنی، همان، ص ۱۷۰

۵۱- همان، مقدمه صفحه پنجم.

۵۲- همان، مقدمه صفحه بیست و یک.